

بررسی سلسله مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی

علیرضا نبی‌لو* - احمد آصف**

چکیده

سعدی، از واقع‌گراترین شعرا و نویسندگان زبان و ادب فارسی است. به خصوص در گلستان که بهترین جلوه‌گاه واقع‌نگری‌های اوست هیچ‌گاه جانب واقعیت را رها نمی‌کند و سعی می‌کند عملی‌ترین راه‌ها را برای حل مشکلات و نیازهای اساسی بشر ارائه دهد. او در گلستان یکی از واقع‌گراترین معلمان اخلاق عملی شناخته می‌شود. از سویی دیگر، مزلو را بانی رویکرد انسان‌گرایی در روانشناسی می‌شناسیم. سعدی هم در مقام یک معلم اخلاق انسان‌گرا، با مزلو در زمینه پرداختن به نیازهای اساسی بشر اشتراکات زیادی دارد. در این مقاله سعی شده است تا علاوه بر ترسیم نقاط اشتراک و افتراق تئوری‌های آن‌ها در پرداختن به نیازهای اساسی بشر، اهمیت این نیازها را با تکیه بر گلستان و هرم نیازهای اساسی مزلو تبیین نماییم. سعدی در بیشتر کلیات و حتی جزئیات و میزان اهمیت دادن به نیازهای اساسی هم عقیده با مزلو است. جز آن‌که در تفکر سعدی یک تفاوت بنیادی در نیازهای اساسی چهارگانه مشاهده می‌شود. این نیاز مقدر را تحت عنوان قابلیت، به قاعده هرم نیازهای اساسی سعدی می‌افزاییم.

واژه‌های کلیدی

مزلو، گلستان، سعدی، نیازهای اساسی، انسان

مقدمه

آبراهام مزلو (Abraham Maslow)، بنیان‌گذار و رهبر معنوی جنبش روانشناسی انسان‌گرا در نظر گرفته می‌شود. او قویاً از رفتارگرایی و روان‌کاوی، به خصوص از رویکرد فروید به شخصیت انتقاد کرده است. مزلو اعتقاد داشت هنگامی که در بررسی بهترین نمونه‌های انسان، یعنی خلاق‌ترین، سالم‌ترین و پخته‌ترین افراد کوتاهی می‌کنیم، ماهیت انسان را دست کم می‌گیریم. او عقیده داشت زمانی که می‌خواهید تعیین کنید انسان‌ها با چه سرعتی می‌توانند بدونند،

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم dr_nabiloo@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسؤل) Ah.asef68@yahoo.com

دونده متوسط را در نظر نمی‌گیرید بلکه سریع‌ترین دونده‌ای را که می‌توانید بیابید بررسی می‌کنید. تنها از این طریق می‌توانیم توان کامل انسان را تعیین کنیم (ولتز، ۱۳۷۹: ۳۳۸). انسان‌گرایان، روان‌شناسان رفتارگرا را نیز که برای تمرکز انحصاری بر مشاهده عینی رفتار آشکار، نیروهای هشیار و ناهشیار را نفی می‌کردند، تنگ نظر می‌دانستند. مزلو یکی از روان‌شناسانی است که درباره انگیزش به تفصیل بحث کرده است و رفتار آدمی را بر پایه نیازهای اساسی او استوار می‌داند (Maslow, 1968:21). وی مانند بسیاری از روان‌شناسانی که در حوزه رشد کار کرده‌اند، به مرحله ای بودن رشد شخصیت انسان اعتقاد دارد. او معتقد است که هر مرحله از پنج نیاز اساسی، زمینه‌ای برای قرار گرفتن در سطح بالاتر از رشد است (موسسه پژوهشی کودکان دنیا، ۱۳۸۶: ۱۶۰). گرچه ترتیب این نیازها بر اساس آزمایش‌های وی غالباً در عموم انسان‌ها مشترک است لکن عمومیت مطلق ندارد. وی در این رابطه می‌گوید: «درست است که ظاهراً اکثر افرادی که با آن‌ها سر و کار داشته‌ایم این نیازهای اساسی را تقریباً به ترتیبی که اشاره شده است دارا هستند اما موارد استثنایی هم وجود دارد» (مزلو، ۱۳۶۹: ۹۰).

از سویی دگر، سعدی را نیز معلم اخلاق عملی می‌دانند. او در بوستان و گلستان خود به دنبال پی‌ریزی نظامی آرمانی بود اما هیچ‌گاه به دنبال آن در رویاها و آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی نمی‌گشت. او در گلستانش انتظارات عینی و عملی از مخاطبان دارد؛ انتظار برآوردن چهار نیاز اساسی از مردم و حکومت که خود نیز بستری برای خودشکوفایی جامعه است. او برای اقناع خاطر مخاطبان، با پیوند نتایج حاصل از نیازهای اساسی و فرایندهای تجربی و ملموس در گلستان، بوستان را به عنوان صحیفه جامع خودشکوفایی در جامعه می‌نویسد. جامعه‌ای که گویی در چنگال بازماندگان مغول از نیازهای اساسی و فطری خود فاصله گرفته است. نگاه انسان‌گرایانه مزلو را در گلستان در یک بسته مستقل و تعریف شده نمی‌توان یافت اما با دقت در مجموعه مشخص آرای او، می‌توان نظام هماهنگی را از میان نیازهای مطرح یافت. حال باید دید آن احساسات و درون مایه محوری و انسانی حاکم بر تخیل و تفکر سعدی کدام است. زیرا «حکمت سعدی که حاصل تأمل شخصی او در اخلاق و تربیت است، در مواعظ و حکایات و تمثیلات او پراکنده است و بین اجزاء آن تسلسل منطقی تامی نیست اما با تأمل در مجموعه اقوالش در این ابواب، می‌توان یک نظام منسجم و به هم پیوسته حکمت علمی را از ترکیب و تنظیم اجزاء آن استخراج کرد» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۵).

روش تحلیلی ما در این مقاله، صرف نظر از مدل مستقیم یا خطی (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۶۴) و مدل انعکاسی یا مبتنی بر وجهه توصیفی گلستان و انعکاس واقعیت‌های اجتماعی در آن (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۳۵-۲۳۴) به طور مستقل، استفاده از مدل انتقادی، مصلحانه و نظریه پردازانه سعدی است که می‌توانیم این مدل را ترکیبی بنامیم. با در نظر داشتن جایگاه نظریه پردازانه سعدی و پذیرش گلستان به عنوان اثری دیدکتیک^۱ و تعلیمی، به مقایسه تحلیلی آن با هرم نیازهای اساسی مزلو می‌پردازیم. به این ترتیب در این مدل تحلیلی، سعدی را در جایگاه منتقد اجتماعی و نظریه پردازی خیراندیش می‌پذیریم که خود در رأس هرم خودشکوفایی ایستاده است و برای عموم مردم، نسخه فراگیر و عملی غلبه بر نیازهای اساسی و رسیدن به رشد و خودشکوفایی می‌پیچد. در گام بعد، با تفکیک حکایات گلستان به بررسی آماری و مقدار اهمیت این نیازهای اساسی در آن‌ها می‌پردازیم.

پیشینه

تا به حال نگاه غالب کتاب‌ها و مقالات موجود درباره گلستان در حوزه معنایی، این کتاب را بیشتر یک اثر بارز اخلاقی

و اجتماعی دانسته است و به ندرت مقالاتی در حوزه مدیریتی یا روان‌تحلیل‌گری گلستان سراغ داریم. به‌جز مقاله‌ای تحت عنوان «بازخوانی زندگی مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو» (بهره ور، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۸۸). محققان دیدگاه مزلو را همیشه با پانزده ویژگی افراد خودشکوفای مطرح کرده‌اند. در این باره مقالاتی تحلیلی در حوزه زندگی مولانا و معانی مثنوی معنوی و درباره تعدادی از این ویژگی‌ها به صورت موردی در آثار بزرگان نیز نگاشته شده است. مانند «بررسی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روانشناسی انسان‌گرایانه آبراهام مزلو» (ظهیری ناو و همکاران ۱۳۸۷: ۱۲۴-۹۱) و «بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ بر اساس نظریه خودشکوفایی مزلو» (باقری خلیلی و محرابی کالی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱)؛ اما تا به امروز اثری علمی و مستقل با تأکید بر پنج نیاز اساسی شناخته شده مزلو نه فقط در رابطه با گلستان بلکه در تمام آثار ادبی فارسی نمی‌شناسیم. مقاله حاضر اولین مقاله‌ای است که با توجه به واقع‌گرایی در آثار سعدی و مزلو به بررسی نیازهای اساسی مزلو در گلستان سعدی از منظر روانشناسی انسان‌گرا می‌پردازد.

نیازهای اساسی مزلو

۱. نیاز فیزیولوژیکی، بدنی یا زیستی: تعادل حیاتی و کمبودهای حقیقی در بدن، عمده‌ترین این نیازهاست. این نیازها شامل نیاز به هوا، غذا، آب و استراحت و... می‌شود که مقدم بر سایر نیازهاست.
۲. نیاز به ایمنی: یعنی احتیاج به دوری جستن از آنچه در آن احتمال خطری برود و یا ممکن است رنج‌آور و محنت‌انگیز باشد. این نیاز بعد از نیاز فیزیولوژیک و مقدم بر نیازهای بعدی است.
۳. نیاز به عشق و تعلق: در این مرحله، شخص برخلاف گذشته به شدت غیاب دوستان، معشوق، همسر یا فرزندان را احساس خواهد کرد و تشنه روابط عاطفی با مردم و داشتن جایگاهی در خانواده‌اش خواهد شد.
۴. نیاز به احترام و عزت نفس: شامل نیاز به کسب توفیق و تایید، احساس شایستگی، احساس کفایت و مهارت و به طور کلی مثمر ثمر بودن در جامعه می‌شود. این نیازها نزد هر فرد به ایجاد تصور مثبتی از خودش در خود و دیگران منجر می‌شود.
۵. خودشکوفایی: با برطرف شدن نیازهای اساسی به طور جداگانه و متوالی، مرتبه ظهور نیاز خودشکوفایی فرا می‌رسد. یعنی فرد می‌کوشد تا توانایی‌ها و استعدادهای خود را کشف کند و آرمان‌هایش را تحقق بخشد. مزلو اعتقاد دارد این دسته از نیازها تنها در انسان‌هایی که با گذار از چهار نیاز اساسی پیشین دارای شخصیتی سالم هستند یافت می‌شود و تنها یک درصد مردم به آن دست می‌یابند. او علتش را در آن می‌داند که اکثر مردم، قدرت شناسایی توانایی‌های بالقوه خود را ندارند زیرا بیش از حد مطیع الگوهای قالبی فرهنگ خودند و لذا نیازهای فردی خویش را نادیده می‌گیرند. همچنین او متذکر می‌شود نیازهای مربوط به امنیت، مردم را از خطرکردن بر حذر می‌دارد و راه‌های درگیر شدن با تجربه‌های تازه را بر آن‌ها می‌بندند (سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

سعدی و نیازهای اساسی انسان

موضوع انسان و الزامات حیاتی او در آثار سعدی - به خصوص گلستان - نقشی محوری دارد. به عبارت دیگر، انتظارات مطرح شده او در گلستان بر مبنای خواسته‌های انسان‌مدارانه‌ای استوار است که در این اصل با آرای مزلو اشتراکات

متعددی دارد. درباره نیازهای اساسی مشترک سعدی با مزلو و برخی جوانب آن در سطور آینده سخن خواهد رفت اما آنچه در تعلیمات سعدی جلب نظر می‌کند، اصالت دادن به نیازی بنیادین به نام «قابلیت» است. طرح این نیاز مبنایی از سوی سعدی از اختلاف نگرش او با مزلو که برای اراده همه انسان‌ها نقشی آزادانه قائل است، حکایت می‌کند. تمرکز روی تحقق قابلیت‌های شخصی و اعتقاد به قابلیت آدمی برای رسیدن به کمال در آرای مزلو مشهود است و از این جهت از نظر محققان مزلو طرفدار «یگانگی شخصیت» انسان است. این در صورتی است که سعدی در گلستان، شرط بالا رفتن از نردبان نیازهای اساسی را داشتن قابلیت می‌داند؛ آن هم قابلیت انتسابی که در ظاهر، انسان هیچ نقشی در پذیرفتن یا نپذیرفتن آن ندارد. البته این نگاه در باور جبری مشرب سعدی، از جانب خداوند و بر اساس تقدیر عادلانه و پذیرفته شده او موهبتی استحقاقی است که برای اکثر افراد جامعه در نظام احسن خلقت، لازمه صریح‌تر و غیر اکتسابی نیازهای اساسی بعدی و بالاتر است.

قابلیت

مزلو انگیزش و نیازهای ما را همگانی می‌داند چون این نیازهای «رشد یا هستی» کاملاً غریزی و فطری هستند. به عقیده مزلو هر فرد دارای گرایش ذاتی برای رسیدن به خودشکوفایی است (شولتز، ۱۳۷۵: ۵۳۳). مزلو انسان را ذاتاً نیک نفس و خوش طینت می‌داند و معتقد است در طبیعت او بدی وجود ندارد. از این رو باید گذاشت این سرشت نیکو و آنچه در او بالقوه است شکوفا و بالفعل گردد (سیاسی، ۱۳۷۷: ۱۹۶). اعتقاد مزلو به یگانگی شخصیت و این نسخه عمومیش، محل افتراق او با تفکر اشعری مآبانه سنت کهن ادبیات فارسی است؛ تفکری که سعدی جزئی از آن بود. از دیدگاه سعدی ضرورت در نظر گرفتن نیازی اساسی تر و پایه تر از نیاز فیزیولوژیک پیش می‌آید. این نیاز را که به وسعت تاریخ ادبیات فارسی معتقد و مروج داشت، "قابلیت" می‌نامیم^۲. در این نیاز، طبع، وراثت و انتساب مطرح می‌گردد.

رعایت استحقاق‌ها: در نظر سعدی موجودات در نظام هستی از نظر قابلیت‌ها با یکدیگر متفاوتند. هر موجودی استحقاق خاص خود را دارد و عدل الهی یعنی هر موجودی هر درجه از وجود و کمال وجود که استحقاق و امکان آن را دارد، دریافت کند. معنای واقعی عادل بودن خدا نیز آن است که خدا استحقاق و شایستگی هیچ موجودی را مهمل نمی‌گذارد: قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی (طه، ۵۰) (علوی مقدم، ۱۳۶۹: ۶۵).

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس
(سعدی، ۱۳۸۷: ۶۲)

نیاز فیزیولوژیک

نیاز فیزیولوژیک یا جسمی که نزد مزلو اولین و صریح‌ترین نیاز اساسی به شمار می‌رود، آن است که تعادل حیاتی به تلاش‌های خودکار بدن در برقراری حالتی ثابت و طبیعی در جریان خون مرتبط می‌شود. اگر بدن فاقد برخی مواد شیمیایی باشد، فرد تمایل خواهد داشت اشتهاهی خاص یا گرسنگی جزئی برای آن عنصر غذایی مفقود به وجود آورد (مزلو، ۱۳۶۹: ۷۰). این نیازها شامل نیاز به آب، غذا، خواب، حرارت مناسب و غیره می‌شود. بی‌شک نیازهای جسمانی نیرومندترین نیازها هستند. اکثر اشارات سعدی در این سطح، ناظر به بعد معیشتی است. یعنی همان نیازی که به طور

عام و مطلق با رکن جامعه در ارتباط است. انسانی که از غذا، امنیت، عشق و احترام محروم است، بیشترین و ابتدایی‌ترین نیازش نیاز به غذاست. اگر تمام نیازها ارضا نشده باشند، نیازهای جسمانی بر ارگانیزم چیره می‌شوند و نیازهای دیگر ممکن است به سادگی معدوم یا به پشت صحنه رانده شوند (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۳۸).

خداوند مُکنت به حق مُشتغل پراکنده روزی، پراکنده دل

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۶۳)

شخصی که در برآوردن این نیاز مانده است، تمام فلسفه مربوط به آینده‌اش نیز دستخوش تغییر می‌گردد. فردی که از گرسنگی مزمن و مفرط رنج می‌برد، مدینه فاضله او را می‌توان صرفاً به مکانی تشبیه کرد که در آن غذا به وفور یافت می‌شود (مزلو، ۱۳۶۹: ۷۲).

در بیابان فقیر سوخته را شلغم پخته به که نقره خام

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)

به طور طبیعی عدم موفقیت در این نیاز، امکان بروز نیاز بالاتر را به شخص نمی‌دهد و او را درگیر ناملايمات ناشی از عوارض این نیاز می‌کند. با این همه، در مرتبه هر نیاز ارضا نشده‌ای که شخص در آن قرار دارد، به مرور زمان ممکن است وی نسبت به آن شرایط نامناسب ارضا نشده احساس عادت کند. مزلو معتقد است در هر بحث جامعی در باب «تحمل ناکامی» میزان مشخصی "خوگیری" (Habituation) دخیل است. به عنوان مثال، چه بسا کسانی که برای مدتی طولانی به گرسنه ماندن نسبی خوگر شده‌اند، تا حدودی بتوانند محرومیت غذایی را تاب آرند (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۷۱).

در حکایت دو درویش سیاح خراسانی، سعدی به این عمل ریاضتی اشاره می‌کند: «یکی ضعیف بود که هر دو شب به اندک طعام افطار کردی و آن دیگری قوی که هر روز سه بار خوردی. قضا را بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمدند. هر دو را به خانه‌ای کردند و در به گل برآوردند. بعد از دو هفته که معلوم شد بی‌گناهند در بازگشادند. قوی را دیدند مرده و ضعیف جان به سلامت برده.

چو کم خوردن طبیعت شد کسی را چو سختی پیشش آید سهل گیرد

وگر تن پرور است اندر فراخی چو تنگی بیند، از سختی بمیرد»

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

ایمنی

اگر نیازهای فیزیولوژیک نسبتاً خوب ارضا شوند، آنگاه مجموعه نیازهایی پدید می‌آید که شامل امنیت، ثبات، وابستگی، حمایت، رهایی از ترس، نیاز به سازمان، نظم، قانون، داشتن حامی و... از این قبیل نیازهاست. این نیازها می‌توانند تمام ارگانیزم را مانند نیازهای فیزیولوژیک در تسلط خود گیرند (مزلو، ۱۳۶۹: ۷۴). مزلو به طور کلی حتی منشأ بروز علم و فلسفه را در انگیزه نیازهای ایمنی می‌داند (مزلو، ۱۳۶۹: ۷۸-۷۷). در رویکرد شناختی (cognitive approach) انگیزش، باور بر این است که اندیشه‌های فرد سرچشمه انگیزش او هستند. همچنین شناخت گرایان معتقدند رفتارها توسط هدف‌ها، نقشه‌ها، انتظارات و نسبت دادن‌های فرد ایجاد و هدایت می‌شوند لذا انگیزش درونی (intrinsic motivation) بیشتر از انگیزش بیرونی (extrinsic motivation) مورد تاکید آنان است (سیف، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

یکی از شرایط لازم برای دستیابی به خودشکوفایی دست‌کشیدن از نفس به معنی فراموش کردن خویشتن، رهایی

ذهنی از امور عادی و غرق و جذب شدن در جهان بی‌خویشتنی و بی‌خود شدن از نفس است به طوری که به خویشتن به عنوان یک نظاره‌گر نقاد چشم ندوزیم. مزلو در این باره می‌گوید: این نوع فراموش کردن نفس و رهایی از آن راهی است به سوی یافتن هویت حقیقی خویشتن و نفس واقعی و طبیعت و خلقت معتبر آدمی و غواصی در اعماق طبیعت انسان که این خود به معنی انتقاد کمتر، وسواس کمتر، قضاوت کمتر، آری یا نه کمتر، سبک سنگین کردن های کمتر، تجزیه و فروپاشی کمتر و... است (هاشمی، ۱۳۷۸: ۳۵). به این ترتیب، فارغ از آنچه تحت معنای قناعت در گلستان می‌گنجد، منشأ افعال را باید در بن‌مایه افکار و آرای افراد جستجو کرد:

کسی به دیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد به ناخوبی
وگر به چشم ارادت نگه کنی در دیو فرشته ایت نماید به چشم کرّوبی
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

از طرفی قبول خویشتن به این عنوان که همین اندازه برای وضعیت موجود کافی است، همان پذیرش خود یا خویشتن‌پذیری است - البته با گستره محدودتر و جزئی‌تر - که مزلو بعدها آن را یکی از پانزده ویژگی افراد خود شکوفا برمی‌شمرد.^۳ سعدی هم به خوبی به اهمیت این نیاز اساسی آگاه است و در جامعه نابسامان اتابکان به دنبال ارائه دیدگاه تخدیری و تدافعی قناعت است. وی در این راه از شیوه توصیفی بیش از استدلال سود جست و سعی کرده است تا با زبان فطرت و دل با مردم سخن بگوید.

یکی از استثنائاتی که مزلو در سلسله مراتب نیازها مطرح می‌کند این است که وقتی نیازی برای مدتی طولانی ارضا شود، کمتر از ارزش راستینش ارزیابی می‌گردد. اگر نیازی عالی تر بر آن‌ها چیره شود، این نیاز عالی‌تر در نظرشان پراهمیت‌ترین نیازها می‌نماید (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۶۹): «دزدی گدایی را گفت شرم نداری که از برای جوی سیم دست پیش هر لئیم دراز کنی؟» (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

اما پس از یک محرومیت طولانی مدت از نیاز ابتدایی‌تر، فرد در ارزش‌گذاری دوباره هر دو نیاز تجدید نظر می‌کند: گدا پاسخ می‌دهد:

دست دراز از پی یک حبه سیم به که بیرئند به دانگی و نیم
(سعدی، ۱۳۸۷، ۱۱۹)

این گدای فرضی پس از محرومیت طولانی مدت از نیاز فیزیولوژیک (جوی سیم) و ایمنی (قصاص) حاضر می‌شود به قیمت زیر پا گذاشتن نیاز احترام و عزت نفس خود به ارضای نیاز فیزیولوژیک و ایمنی خود دست یابد؛ در حقیقت او پیش از آن که دست به گدایی بزند، ارزش آن دو نیاز اساسی تر را کم اهمیت تر می‌دانست؛ به حدی که حاضر بود آن‌ها را در ازای خریدن احترام و عزت نفس بفروشد. نکته قابل توجه در این است که معمولاً هر جا سعدی در حکایات خود از پرداختن به یک نیازی اساسی انتقاد می‌کند، اعتراض او به همین ارزش‌گذاری‌های نادرست نیازها توسط افراد است. او در بیشتر موارد که از ضرورت و اهمیت نیاز اساسی ایمنی سخن می‌گوید، پیشنهادهای ضمنی و اقناعی خود را برای ارتقای سطح ایمنی ارائه می‌کند.

ارتقای سطح ایمنی در گلستان با تکیه بر قناعت و با توجه به توجیحات زیر صورت می‌پذیرد:

۱- قضا و قدر ۲- دولت و توانگری ۳- رضا ۴- غلبه بر نفس ۵- توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک ۶- حفظ نیاز به احترام و عزت نفس ۷- ترک حرص ۸- واقع بینی ۹- سبکباری ۱۰- شادمانی ۱۱- آزادگی و وارستگی.

عشق و تعلق

ما هنوز اهمیت عمیق محله، قلمرو زیست، قوم و قبیله، همقطاران، طبقه، گروه و همکاران آشنای افراد را دست کم می‌گیریم. در جامعه ما عقیم گذاشتن این نیازها معمولی‌ترین علتی است که در ناسازگاری‌ها و آسیب‌های شدید، دیده شده است. هر جامعه خوب اگر می‌خواهد پایدار و سالم بماند باید از هر طریق ممکن این نیازها را ارضا کند. اگر دو نیاز فیزیولوژیک و ایمنی نسبتاً خوب ارضا شوند، آن‌گاه نیاز عشق و تعلق و محبت به میان می‌آید. اکنون شخص برخلاف گذشته به شدت غیاب دوستان، معشوق، همسر و یا فرزندان را احساس خواهد کرد. او تشنه روابط عاطفی با مردم و به طور کلی داشتن جایگاهی در گروه یا خانواده اش خواهد بود (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۰-۷۹).

در گلستان این بخش، با عنوان ضرورت عشق و تعلق مردمی بررسی می‌گردد. موضوعی که سعدی مستقیماً به محاسن و پیامدهای آن نمی‌پردازد و فقط از جنبه اخلاقی یعنی خیرخواهی، نیکویی، مردم داری، نرمی و خوش خلقی، سخاوت و بخشندگی به تعلیل پیام های خود می‌پردازد.

در گلستان می‌توانیم سه مرتبه از عشق و تعلق را برشماریم که سعدی گاهی به ضرورت آن و گاهی نیز به نقد چند و چون آن می‌پردازد. سعدی وجود دو گانه‌ای است اما این امر در عین آن که به شخصیت هنری او دو بعد متمایز داده است وی را به هیچ وجه دچار تعارض، تزلزل و تضاد نکرده است. درون او یک شاعر که دنیا را از دیدگاه عشق می‌نگرد، با یک معلم اخلاق که انسان را در مسیر تکامل اخلاقی دنبال می‌کند همخانه است. دو همخانه که سرّ همزیستی را از طبیعت وی آموخته اند (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۱۱۳). این که عشق در کلام او از عشق به انسان (فردی) تجاوز می‌کند و عشق به انسانیت (مردمی) و به عالم انسانی می‌شود و غالباً از آن هم درمی‌گذرد و به تمام کائنات تسری پیدا می‌کند و سرانجام به عشق الهی (سمائی) منجر می‌گردد، نشان می‌دهد که وی عشق را نه یک تجلی غریزه در دوران جوانی بلکه یک مسیر کمال و تکامل در تمام مدارج زندگانی تلقی می‌کند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۵-۲۴). سعدی نه فقط مقدمه گلستان را با اشاره به ضرورت شکرگزاری از خداوند آغاز می‌کند بلکه در جای جای گلستان با طرح کیفیت و ضرورت و نقد نیاز اساسی عشق و تعلق، آن را در سه گستره فردی، مردمی و سمائی مکمل این توصیه می‌داند.

نیاز دوستی با خدا هنگامی ظاهر می‌شود که نیاز ایمنی تا حدودی در شخص ارضا شده باشد و در او ترس و اضطرابی نباشد: *أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* (یونس، ۶۲).

راسل می‌گوید نیرومندترین دلیل درباره وجود خدا، نیاز انسان به ایمنی است. به اعتقاد وی نوعی احساس مشترک از این که کسی هست که از انسان نگهداری می‌کند، در همه افراد وجود دارد (راسل، ۱۳۵۱: ۲۷). در حقیقت، نیاز ایمنی و ترس از ناملایمات جهان، در ما نیاز عشق و تعلق به پروردگار را تقویت می‌کند. نیاز عشق و تعلق با گذر از نیازهای فیزیولوژیک و ایمنی پدید می‌آید:

چه شمشیر هندی نهی بر سرش (نیاز ایمنی)	موخند چه در پای ریزی زرش (نیاز فیزیولوژیک)
بر این است بنیاد توحید و بس (عشق سمائی)	امید و هراسش نباشد ز کس
(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۸۹)	

احترام

این نیاز به طور نسبی مورد تاکید آلفرد آدلر و پیروانش بود و فروید تقریباً آن را نادیده گرفت اما امروزه اهمیت محوری

آن به شدت مورد توجه روانکاوان و روان‌شناسان بالینی قرار گرفته است (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۲). مزلو عقیده دارد افراد هر جامعه‌ای به یک ارزشیابی ثابت و استوار و معمولاً عالی از خودشان در احترام به خود و عزت نفس یا احترام به دیگران نیاز دارند. این نیازها را می‌توان به دو شاخه تقسیم کرد.

۱. احترام در خود: مجموعه تمایلاتی است که شخص با آن در خود، احساس احترام و عزت نفس می‌کند. مزلو این موارد را چنین برمی‌شمرد: تمایل به قدرت، موفقیت، کفایت، سیادت، شایستگی، اعتماد در رویارویی با جهان و استقلال و آزادی.

۲. احترام به خود: مجموعه تمایلات ما برای احترام دیگران نسبت به خودمان را شامل می‌شود. تمایل به اعتبار یا حیثیت، مقام، شهرت و افتخار، برتری، معروفیت، توجه، اهمیت، حرمت و یا تحسین، موارد احترام به خود است (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۲).

ارضای نیاز احترام و عزت نفس، به احساساتی از قبیل اعتماد به نفس، ارزش، قدرت، لیاقت، کفایت و مفید و مثمر ثمر بودن در جهان منتهی خواهد شد اما بی‌اعتنایی به این نیازها موجب احساساتی از قبیل حقارت، ضعف و درماندگی می‌شود. ثابت‌ترین و در نتیجه سالم‌ترین حرمت به نفس مبتنی است بر احترام استحقاقی از سوی دیگران و خود، نه شهرت ظاهری و تمجید بی‌مورد (احترام غیراستحقاقی) (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۲).

ضرورت احترام استحقاقی در گلستان با تکیه بر خاموشی برای:

۱- عدم کشف عیب ۲- رهایی از جدال بی‌فرجام ۳- حفظ احترام و عزت نفس ۴- حفظ نیاز ایمنی

نقد احترام غیراستحقاقی

سعدی به طرفین رابطه توجه می‌کند و هر دو را در ایجاد این احترام ناصواب دخیل می‌داند. از یک طرف به عاملان عمل نهیب می‌زند که در بند القاب، تظاهر و اعتبارات انتسابی از سوی مردم نباشند و خود را به اخلاص و عمل نیک نزدیک سازند:

دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع؟ خود را ز عمل‌های نکوهیده بری دار

حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار

(سعدی، ۱۳۸۷: ص ۹۲)

از سوی دیگر مردم و تعامل کنندگان در جامعه باید به استحقاق افراد مورد نظر توجه کنند و نسبت به کسی احترام غیراستحقاقی نتراشند زیرا در این صورت هم به خود ضرر می‌رسانند و هم جامعه را از شایسته‌سالاری دور می‌سازند: «هر آن که ناآزموده را کار بزرگ فرماید، با آن که ندامت برد نزدیک خردمندان به خفت رأی منسوب گردد» (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

مزلو در توصیف این نوع احترام می‌گوید: «از راه بحث‌های دین‌شناسان درباره غرور و تکبر، از نظریه‌های فروم درباره خودآگاهی (self-perception) از عدم صداقت نسبت به فطرت خود، از تحقیقات راجر در زمینه خود، از تحلیل‌گرانی همچون آین راند (Ayn Rand) و از طریق منابع دیگر، نسبت به خطرات مبتنی دانستن حرمت به نفس بر عقاید دیگران به جای قرار دادن آن بر پایه لیاقت، شایستگی و کفایت واقعی، بیش از پیش آشنا می‌شویم» (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۳-۸۲).

ممکن است در مجرای هر رفتاری تکانش‌ها و انگیزش‌های گوناگون در جریان باشد. به عبارت دیگر، هر رفتاری

می‌تواند به طور هم‌زمان با چند نیاز اساسی یا با همه آن‌ها و نه فقط با یکی از آن‌ها تعیین شود (مزلو، ۱۳۶۹: ۹۴). از سوی دیگر هیچ‌گاه نباید تصور کرد با ارضای کامل نیاز اساسی‌تر، نیاز بعدی پدیدار خواهد شد. مزلو در این رابطه می‌گوید: هرچه ما سلسله مراتب نیازها را به سمت نیازهای عالی‌تر به بالا می‌رویم، درصد ارضا شدن‌ها رو به کاهش می‌نهد (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۷۲).

نمونه بارز این مدعا، حکایت نوزدهم از باب پنجم، یعنی قاضی همدان است. او با تمام احترام و عزت نفسی که در جامعه داشت، درگیر تنزل مرتبه نیاز در عشق و تعلق با پسری نعلبند گشته بود. البته این تنزل بدان معناست که او هنگامی از نیاز عشق و تعلق به نیاز عالی‌تر احترام و عزت نفس قدم گذاشته بود که نیاز قبلی او ابتر و نیمه‌ارضا رها شده بود.

مزلو یکی از دلایل مهم ناکامی افراد در کسب احترام استحقاقی را «عقده یونس» (The Jonah Complex) می‌نامد. همه ما توانایی‌های بالقوه استفاده نشده یا کاملاً رشد نیافته‌ای در وجودمان داریم اما اغلب از مسئولیت‌هایی که طبیعت، سرنوشت و حتی گاهی تصادف برای ما حکم می‌کند یا پیشنهاد می‌دهد گریزانیم؛ درست همان‌گونه که یونس - بیهوده - می‌کوشید تا از سرنوشت خود بگریزد (Maslow, 1987: 62). این عقده بعدها به شکل حسادت و دشمنی همراه با «ضد ارزشگذاری» (countervaluing) نسبت به نوابغ و بزرگان بروز می‌کند. در حقیقت، ما افرادی را که انسان‌های شایسته و موفق بوده‌اند دوست می‌داریم و در عین حال، آنان هم‌زمان ما را آشفته و ناراحت می‌سازند. در مواجهه با این گونه افراد بوسیله مکانیزم فرافکنی چنان واکنش نشان می‌دهیم که گویی آنان سعی دارند ما را به احساس حقارت وادارند. سعدی در این باره می‌گوید:

«بی‌هنران هنرمند را نتوانند که ببینند، همچنان که سگان بازاری سگ صید را مشغله برآرند و پیش آمدن نیارند؛ یعنی سفله چون به هنر با کسی برنیاید به خبشش در پوستین افتد» (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۷۸).

خودشکوفایی سعدی

غایت بهروزی و نشانه ارضای همه‌جانبه انسان، رسیدن به بام خودشکوفایی است. مزلو شرط خودشکوفایی را شناخت استعداد ذاتی و شکوفایی آن می‌داند. به نظر وی حتی اگر همه این نیازها ارضا شوند، باز هم اغلب (اگر نه همیشه) می‌توانیم انتظار داشته باشیم که بزودی نارضایی و بی‌قراری تازه‌ای به وجود خواهد آمد، مگر آنکه فرد به انجام کاری مشغول باشد که برای شخص او مناسب است. در حقیقت او باید با سرشت خود صادق باشد (مزلو، ۱۳۶۹: ۸۳). نیازهای بالاتر بعدها در زندگی پیدا می‌شوند. نیازهای فیزیولوژیکی و ایمنی در نوباوگی پیدا می‌شوند؛ نیازهای تعلق‌پذیری و احترام در نوجوانی ظاهر می‌شوند و نیازهای خودشکوفایی^۴ تا میانسالی به وجود نمی‌آید (شولتز و شولتز، ۱۳۷۹: ۳۴۳). «در اولین پژوهش که در گروه سنی جوانان انجام دادم، از میان سه هزار دانشجوی مورد بررسی، تنها یک نفر واجد شرایط برای تحقیق یافتم. مجبور شدم چنین نتیجه‌گیری کنم که خودشکوفایی از آن دست که من در آزمودنی‌های مسن‌تر یافته بودم در افراد جوان و در حال رشد جامعه ما هنوز امکان شکل‌گیری نیافته است» (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۱۲). در تاریخ و در تعالیم بزرگان دینیمان، در مورد این قابلیت سنی افراد برای خودشکوفایی، نمونه‌های متعددی را می‌توانیم برشماریم. این نظریه در آموزه‌های دینی مسلمانان مسلم است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«... حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (احقاف، ۱۵)

مفسران و مترجمان در ذیل عبارت «وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» به اتفاق آن را کمال و بلوغ عقلانی ترجمه کرده‌اند. طبرسی می‌گوید: منظور چهل سالگی است و این همان دورانی است که بر پیامبران وحی نازل می‌شود. بنابراین خداوند دوران کمال، رأی و عقل را رسیدن به چهل سالگی معرفی کرده است (طبرسی، ۱۳۸۴: ۲۱۱/۹).

پیامبر اسلام (ص) نیز در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند. ایشان در دو حدیث فرموده‌اند:

«وَ إِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ انْتَهَى مِنْتَهَاهُ» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۹۲/۲ و ابن بابویه ۱۳۵۴: ۲/۵۴۵).

«يَزِيدُ عَقْلُ الرَّجُلِ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى خَمْسِينَ وَ سِتِّينَ ثُمَّ يَنْقُصُ عَقْلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (مفید، ۱۴۱۳: ۱/۲۴۴).

نظامی در بخش توصیف شب و شناختن دل در مخزن الاسرار می‌گوید:

طبع که با عقل به دلالتی است منتظر نقد چهل سالگی است

تا به چهل سال که بالغ شود خرج سفرهاش مبالغ شود

(نظامی، ۱۳۷۶: ۴۸).

سعدی در گلستان به شیوه خود مسیر سعادت را می‌نماید و قطعاً کمال مطلوب وی در خودشکوفایی تک‌تک افراد جامعه خلاصه می‌شود. پرداختن به اخلاق عملی در سطح عموم مردم و در گستره زمان و مکان نامحدود از شخصی برمی‌آید که خود به آن علم حضوری داشته باشد آن مسیر را خود به خوبی گذرانده باشد. به عبارت دیگر، به مقدار مطلوبی نیازهای اساسی خود را برآورده و به خودشکوفایی نایل گردیده باشد.

«نوشتن کتابی مانند گلستان در ظرف پنج شش ماه به معجزه نزدیک‌تر است؛ جز آن که بگوییم پس از آن افسردگی، انبساطی حاصل شده و شدت جا به فرج داده» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۴۸). در اشاره به این نکته مهم لازم است بدانیم که: «کتاب مستطاب گلستان، مانند خیلی از آثار هنری، به ویژه آثار بزرگ هنری، دیگر، نه این که ثمره افسردگی صاحب آن بوده بلکه نتیجه به پایان رسیدن افسردگی اوست» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۱).

سعدی نیز طبق تصریح خود در حدود چنین سنی به مرتبه خودشکوفایی رسیده است:

هر دم از عمر می رود نفسی چون نگه می کنم نماند بسی

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریایی

(سعدی، ۱۳۸۷: ۵۲)

وی در حکایت یازدهم باب هفتم، ضمن تلمیح به آیه یادشده با حسن تعلیلی شاعرانه خودشکوفایی افراد را در چهل سالگی ضروری می‌شمارد:

به صورت آدمی شد قطره آب که چهل روزش قرار اندر رحم ماند

وگر چهل ساله را عقل و ادب نیست به تحقیقش نشاید آدمی خواند

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

انسان نوعی هیچ‌گاه درجه عصمت پیامبران و معصومین را ندارد لذا حتی در خودشکوفایی هم نباید انتظار بی‌اشتباه بودن را از او داشت. «آزمودنی‌های ما بسیاری از نقایص کوچک‌تر بشری را از خود نشان می‌دهند. آنها نیز دارای عادات

احمقانه، افراط‌کاری و بی‌فکری و بی‌ملاحظگی خاص خود هستند. آنها می‌توانند کسالت آور، سرسخت و آزاردهنده باشند» (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۴۳-۲۴۲).

شفیعی‌کدکنی در تازیان‌های سلوک، آنجا که از گرفتاری سنایی در سه ساحت تاریک، خاکستری و روشن می‌گوید به افسانه‌پردازی گذشتگان به دلیل بی‌خبری از مبانی روان‌شناسانه اشاره می‌کند: «چون قدما نمی‌توانستند مبانی پیچیده روان‌شناسی این تضاد را تحلیل کنند، ناچار دست به جعل افسانه‌هایی زده‌اند، از قبیل داستان سنایی و دیوانه لای خوار که بر اساس آن، این تناقض‌ها و تضادها را از مفهوم تناقض و تضاد خارج کنند و در یک نظام زنجیره‌ای آن را با ادوار مختلف زندگی حکیم تطبیق دهند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۵). بسیاری از بزرگان علم و ادب، بزنگاهی در میان‌سالی خود داشته‌اند و همان تغییر و مبدأ خودشکوفایی نهایتاً آنها را در تاریخ منشأ اثر گردانده است.

ناصر خسرو به سنّ و سال تحوّل و خودشکوفایی خود در سفرنامه اشاره می‌کند: «چون از خواب بیدار شدم، آن حال تمام بر یادم بود و بر من کار کرد و با خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم، باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم. اندیشیدم که تا افعال و اعمال خود بدل نکنم فرج نیابم» (ناصر خسرو، ۱۳۶۴: ۹).

سرآغاز خودشکوفایی محمد غزالی در ۳۹ سالگی است. کسایی مروزی نیز در اواخر عمر از مداحی امرا دست می‌کشد و در قصیده‌ای به پنجاه سالگی خود اشاره می‌کند:

ستور وار بدین‌سان گذاشتم همه عمر
که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام
شمارنامه با صد هزار گونه وبال
(ریاحی، ۱۳۸۳: ۸۵)

جدول‌های پیش‌رو نشان می‌دهد چگونه سعدی این نیازها را بنا بر درجه اهمیت وجود و ضرورت اصلاحشان در جامعه مطرح می‌کند و در زمینه‌های نظریه پردازانه زیر، هنرمندانه آنها را به چالش می‌کشانند. در آخر، به تفکیک حکایت‌های گلستان از نظرگاه سعدی درباره چهار نیاز اساسی مزلو می‌پردازیم. پیشتر به جنبه تحلیلی مشابهت‌ها و تفاوت آرای سعدی و مزلو در رابطه با اصلاح رو به خودشکوفایی جامعه پرداخته شد. در پایان نیز به صورت آماری میزان نزدیکی آرای سعدی و مزلو در اهمیت و ضرورت تحقق نیازهای اساسی چهارگانه برای رسیدن به خودشکوفایی که کمال مطلوب هر دو است نمایان می‌گردد.

سعدی گاهی مستقیم و در بسیاری از موارد به شکل غیر مستقیم به یکی از نیازها می‌پردازد. در بیشتر مواردی که اشارات پیام‌ها به صورت غیرمستقیم مطرح می‌شود صحبت از فضایل اخلاقی و ترغیب به آن، در طول هرم مزلو و ارضای نیاز عشق و تعلق یا کسب احترام استحقاقی در خویشتن است زیرا عشق در نظر سعدی از محدوده عشق فردی و انسانی تا عشق مردمی و سمائی، ضرورت، کیفیت، دامنه و محلّ نقد دارد. از سویی دیگر همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، انگیزه‌های افراد را نمی‌توان منحصرأ معطوف و محدود به یک نیاز اساسی دانست. این امکان وجود دارد که بتوان فعل واحدی از یک فرد را تجزیه و تحلیل کرد و در آن، تجلی نیازهای فیزیولوژیک، نیازهای ایمنی، نیازهای عاطفی، نیازهای احترام و خودشکوفایی او را مشاهده کرد (مزلو، ۱۳۶۹: ۹۵). روان‌شناسان بالینی از دیرباز دریافته‌اند هر رفتاری ممکن است موجبات چندگانه و انگیزه‌های چندجانبه‌ای داشته باشد (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۷۵-۱۷۴). در این جدول سعی شده است تا در هر فقره گرانیگاه، زنگ مطلب مورد نظر یا طبق تصریح سعدی، پیام رسولانه وی، اساس حکایت

یا حکمت قرار گیرد:

ما نصیحت به جای خود کردیم روزگاری در این به سر بردیم
 گر نیاید به گوشِ رغبتِ کس بر رسولان پیام باشد و بس
 (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۹۱)

باب اول: در سیرت پادشاهان

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	دروغی مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۲	خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۳	ده درویش در گلیمی بگنجند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند	نقد ایمنی
۴	نکویی با بدان کردن چنان است	قابلیت
۵	همگان را راضی کردم مگر حسود را که راضی نمی‌شود الا به زوال نعمت من	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۶	با رعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین	ضرورت ایمنی
۷	قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید	ضرورت ایمنی
۸	خطایی معلوم نکردم ولیکن دیدم که مهابت من در دل ایشان بی کران است	نقد ایمنی
۹	در این امید به سر شد دریغ عمر عزیز که آنچه در دلم است از درم فراز آید	نقد ایمنی
۱۰	گفتمش بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نبینی	ضرورت ایمنی
۱۱	به چه کار آیدت جهانداری؟ مردنت به که مردم‌آزاری	نقد ایمنی
۱۲	گفت تو را خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیازاری	نقد ایمنی
۱۳	مناسب سیرت ارباب همت نیست یکی را به لطف امیدوار کردن و باز به ناامیدی خسته گردانیدن	فیزیولوژیک
۱۴	چو دارند گنج از سپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ	ضرورت ایمنی
۱۵	افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود	نقد ایمنی
۱۶	عمل پادشاه چون سفر دریاست: خطرناک و سودمند، یا گنج برگیری یا در طلسم بگیری	نقد ایمنی
۱۷	که هیچ کس نزند بر درخت بی بر سنگ	نقد ایمنی
۱۸	مرا خدای پادشاه این مملکت گردانیده است تا بخورم و ببخشم	فیزیولوژیک
۱۹	زینهار تا نمک به قیمت بستانی تا رسمی نگردد و دیه خراب نشود	ضرورت ایمنی
۲۰	نماند ستمکار بدروزگار	نقد ایمنی
۲۱	گفت من فلانم و این همان سنگ است	نقد ایمنی
۲۲	هلاک من اولی‌تر که خون بی‌گناهی ریختن	ضرورت ایمنی
۲۳	اگر بی‌گمان این بنده را بخواهی کشت به تأویلی شرعی بکش	نقد ایمنی
۲۴	گر گزندت رسد ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق و نه رنج	ضرورت ارتقای ایمنی (واقع بینی)
۲۵	مرسوم فلان را چندان که هست مضاعف کنید که ملازم درگاه است	ضرورت احترام (ح) ^۵
۲۶	حذر کن ز دود درون‌های ریش که ریش درون عاقبت سر کند	ضرورت ایمنی
۲۷	دوست را چندان قوت مده که اگر دشمن گردد بر تو غالب شود	ضرورت ایمنی
۲۸	ملوک از بهر پاس رعیتند نه رعیت از بهر پاس ملوک	نقد ایمنی
۲۹	گر وزیر از خدا بترسیدی همچنان کز ملک، ملک بودی	نقد احترام (غ.ح) ^۶
۳۰	ای پادشاه به واسطه خشمی که تو را بر من است آزار مجوی	نقد ایمنی

نقد ایمنی	خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن	۳۱
نقد عشق و تعلق (مردمی)	گر از بنده لغوی شنیدی ببخش جهان دیده بسیار گوید دروغ	۳۲
ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	با بداندیش هم نکویی کن	۳۳
ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	بلی مرد آن کس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید	۳۴
ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	تا توانی درون کس مخراش	۳۵
ضرورت احترام (ح)	نان خود خوردن و نشستن به از کمر زرین به خدمت بستن	۳۶
ضرورت ایمنی	که زندگانی ما نیز جاودانی نیست	۳۷
ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	و گر بینم که ناینا و چاه است اگر خاموش بنشینم گناه است	۳۸
نقد احترام (غ.ح)	بخت و دولت به کاردانی نیست جز به تایید آسمانی نیست	۳۹
ضرورت احترام (ح)	دست سلطان دگر کجا بیند چون به سرگین دراو فتاد ترنج	۴۰
ضرورت ایمنی	هر مملکت را که گرفتم رعیتش نیازدم	۴۱

باب دوم: در اخلاق درویشان

نیاز اساسی	پیام	حکایت
ضرورت احترام (ح)	گفت بر ظاهرش عیب نمی بینم و در باطنش غیب نمی دانم	۱
ضرورت عشق و تعلق (سمائی)	من بنده امید آورده ام نه طاعت	۲
ضرورت عشق و تعلق (سمائی)	ای خداوند ببخشا	۳
نقد عشق و تعلق (مردمی)	تو را کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلاف است و جنگ؟	۴
ضرورت احترام (ح)	اگر بر که ای پر کنی از گلاب سگی در وی افتد شود منجلا ب	۵
نقد احترام (غ.ح)	گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید	۶
نقد عشق و تعلق (مردمی)	جان پدر تو نیز اگر بختی به که در پوستین مردم افتی	۷
ضرورت احترام (ح)	گفت من آنم که من دانم	۸
ضرورت احترام (ح)	بگفت احوال ما برق جهان است دمی پیدا و دیگر دم نهان است	۹
نقد عشق و تعلق (سمائی)	دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور	۱۰
ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ سلامتی)	ای برادر حرم در پیش و حرامی در پس	۱۱
ضرورت عشق و تعلق (سمائی)	شکر آنکه به مصیبتی گرفتارم نه به معصیتی	۱۲
فیزیولوژیک	درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه یاری بدزدید	۱۳
ضرورت عشق و تعلق (سمائی)	و آن را که بخواند به در کس ندواند	۱۴
نقد احترام (غ.ح)	حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار	۱۵
ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)	ما به سختی بنمردیم و تو بر بختی بمردی	۱۶
نقد احترام (غ.ح)	مگر اعتقادی که در حق من دارد زیادت شود	۱۷
ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	که جبر خاطر مسکین بلا بگرداند	۱۸
نقد احترام (غ.ح)	گاه انگشت حریفان در گوش و گاه بر لب که خاموش	۱۹
ضرورت احترام (ح)	ادب از که آموختی؟ گفت از بی ادبان	۲۰
نقد عشق و تعلق (سمائی)	اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی	۲۱
ضرورت احترام (ح)	نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند	۲۲
ضرورت احترام (ح)	فلان به فساد من گواهی داد. گفت به صلاحش خجل کن	۲۳

۲۴	چو هر ساعت از تو به جایی رود دل به تنهایی اندر صفایی نبینی	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۲۵	اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من به غفلت خفته	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)
۲۶	تو خود چه آدمی کز عشق بی خبری؟	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)
۲۷	مطلب گر توانگری خواهی جز قناعت که دولتی است هنی	ضرورت ارتقای ایمنی (توانگری)
۲۸	به دیدار مردم شدن عیب نیست ولیکن نه چندان که گویند بس	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۲۹	شما هم به کرم معذور دارید	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۳۰	که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۳۱	ای گرفتار پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۳۲	علما را زر بده تا دیگر بخوانند و زهاد را چیزی مده تا زاهد بمانند	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۳۳	زاهد نمی ستاند و آن که می ستاند زاهد نیست	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۳۴	نان از برای کنج عبادت گرفته اند صاحب‌دلان، نه کنج عبادت برای نان	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۳۵	کوفته را نان تهی کوفته ست	فیزیولوژیک
۳۶	گر گدا پیشرو لشکر اسلام بود کافر از بیم توقع پرود تا در چین	فیزیولوژیک
۳۷	تا ارادتی نیآوری سعادتت نبری	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۳۸	متاب ای پارسا روی از گنجهکار	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۳۹	خرقه درویشان جامه رضاست	ضرورت ارتقای ایمنی (رضا)
۴۰	هر که بیهوده گردن افرازد خویشتن را به گردن اندازد	نقد احترام (ع.ح)
۴۱	عاجز نفس فرومایه، چه مردی، چه زنی	ضرورت ارتقای ایمنی (غلبه بر نفس)
۴۲	برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۴۳	خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز به وقت مرگ از دست	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۴۴	شوی زن زشت روی نابینا به	ضرورت احترام (ح)
۴۵	پرده هفت رنگ در مگذار تو که در خانه بوریا داری	ضرورت احترام (ح)
۴۶	ای مرد خدا، ره خدا گیر	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)
۴۷	آن را که سخاوت است به شجاعت حاجت نیست	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)

باب سوم: فضیلت قناعت

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	ای قناعت توانگرم گردان	ضرورت ارتقای ایمنی (توانگری)
۲	کجا خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم؟	نقد ایمنی
۳	به گرسنگی مردن به که حاجت به کسی بردن	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۴	هنوز اشتها باقی باشد که دست از طعام بردارند	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۵	خوردن برای زیستن و ذکر کردن است	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۶	چو کم خوردن طبیعت شد کسی را چو سختی پیشش آید سهل گیرد	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۷	رنج آورد طعام که بیش از قدر بود	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۸	معهده چو پر گشت و شکم درد خواست سود ندارد همه اسباب راست	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۹	ترک احسان خواجه اولی تر کاحتمال جفای بوابان	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)

۱۰	مردن به علت به از زندگانی به مذلت	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۱۱	نانم افزود و آبرویم کاست	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۱۲	میر حاجت به نزدیک ترش روی که از خوی بدش فرسوده گردی	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۱۳	تن به بیچارگی و گرسنگی بنه و دست پیش سفته مدار	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۱۴	هرکه نان از عمل خویش خورد منت حاتم طایی نبرد	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)
۱۵	پدر را غسل بسیار است ولیکن پسر گرمی دار است	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۱۶	در بیابان خشک و ریگ روان تشنه را در دهان چه در چه صدف	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۱۷	یا لیت قبل منیتی یوما افوز بمنیتی نهر تلاطم رکبتی و اطل املا قربتی	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۱۸	در بیابان فقیر سوخته را شلغم پخته به که نقره خام	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۱۹	شکر نعمت حق تعالی به جای آوردم و بر بی کفشی صبر کردم	ضرورت ارتقای ایمنی (توجه به برآمدن نیاز فیزیولوژیک)
۲۰	ز قدر و هیبت سلطان نگشت چیزی کم ز التفات به مهمانسرای سلطانی	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۲۱	هر که بر خویشتن نبخشاید گر نبخشند کسی بر او شاید	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۲۲	گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور	ضرورت ارتقای ایمنی (ترک حرص)
۲۳	بخور، ای نیک سیرت سره مرد کان نگون بخت گرد کرد و نخورد	ضرورت ارتقای ایمنی (ترک حرص)
۲۴	صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی بی اجل بر خشک نمیرد	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۲۵	در آن دم که دشمن پیاپی رسید کمان کیانی نشاید کشید	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۲۶	ور آستانه سیمین به میخ زر بندد گمان میر که یهودی شریف خواهد شد	ضرورت احترام (ح)
۲۷	دست دراز از پی یک جبه سیم به که بیرند به دانگی و نیم	ضرورت ارتقای ایمنی (با زیر پا گذاشتن احترام و عزت نفس)
۲۸	بازوی بخت به که بازوی سخت	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۲۹	هر که بر خود در سؤال گشاد تا بمیرد، نیازمند بود	ضرورت ارتقای ایمنی (حفظ احترام)

باب چهارم: در فواید خاموشی

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	دشمن آن به که نیکی نبیند	نقد احترام (غ.ح)
۲	مگوی انده خویش با دشمنان که لاحول گویند شادی کنان	ضرورت احترام (ح) (عدم صلاحیت مخاطب)
۳	ترسم که پیرسندم از آنچه ندانم و شرمساری برم	ضرورت احترام (ح) (عدم کشف عیب)
۴	آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی آن است جوابش که جوابش ندهی	ضرورت احترام (ح) (رهایی از جدال بی فرجام)
۵	دو عاقل را نباشد کین و پیکار	ضرورت احترام (ح) (رهایی از جدال بی فرجام)
۶	چو یک بار گفتی، مگو باز پس	ضرورت احترام (ح) (حفظ احترام)
۷	خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش نگوید سخن تا نبیند خموش	ضرورت احترام (ح) (حفظ احترام)
۸	به سر شاه سر خویشتن نشاید باخت	ضرورت احترام (ح) (حفظ جان و ایمنی)

۹	هیچ عیبی ندارد. گفتم: به جز آن که تو همسایه منی	ضرورت احترام (ح)
۱۰	مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان	نقد احترام (غ.ح) (حفظ جان و ایمنی)
۱۱	تو بر اوج فلک چه دانی چیست؟ که ندانی که در سرای تو کیست	نقد احترام (غ.ح)
۱۲	مردم قریه به علت جاهی که داشت بلیتش می‌کشیدند و اذیتش مصلحت نمی‌دیدند	نقد احترام (غ.ح)
۱۳	به تیشه کس نخراشد ز روی خارا گل چنان که بانگ درشت تو می‌خراشد دل	نقد احترام (غ.ح)
۱۴	گفت از بهر خدا می‌خوانم. گفت از بهر خدا مخوان	ضرورت احترام (ح) (عدم کشف عیب)

باب پنجم: در عشق و جوانی

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	هر چه در دل فروآید در دیده نکو نماید	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۲	چو اقرار دوستی کردی توقع خدمت مدار	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۳	کوته نکنم ز دامن دست و ر خود بزنی به تیغ تیزم	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۴	عجب است با وجودت که وجود من بماند تو به گفتن اندر آبی و مرا سخن بماند	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۵	آن نظر که مرا با توست جز هنر نمی‌بینم	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۶	ور شکرخنده‌ای است شیرین لب آستینش بگیر و شمع بکش	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۷	مشتاق به که ملول	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۸	دریغ آدمم که دیده قاصد به جمال تو روشن و من محروم	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۹	دل بر مجاهده نهادن آسان تر است که چشم از مشاهده گرفتن	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۱۰	چند خرامی و تکبر کنی؟ دولت پارینه تصور کنی؟	ضرورت احترام (ح)
۱۱	اگر از مهرویان به سلامت ماند از بدگویان نماند	نقد ایمنی
۱۲	صد چندان که دانا را از نادان نفرت است، نادان را از دانا وحشت است	ضرورت احترام (ح)
۱۳	هنوزت گر سر صلح است بازای کز آن محبوب‌تر باشی که بودی	نقد عشق و تعلق (فردی)
۱۴	نادیدن زن بر من چنان دشوار نمی‌نماید که دیدن مادر زن	ضرورت احترام (ح)
۱۵	خرم آن فرخنده طالع را که چشم بر چنین روی او افتد هر بامداد	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۱۶	با وجودت ز من آواز نیاید که منم	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۱۷	سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج صحبت گل خوش بدی گر نیستی تشویش خار	نقد عشق و تعلق (فردی)
۱۸	تا تو را حالی نباشد همچو ما حال ما باشد تو را افسانه پیش	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۱۹	این جرم نه تنها من کرده‌ام در جهان	نقد عشق و تعلق (فردی)
۲۰	دلارامی که داری دل در او بند دگر چشم از همه عالم فروبند	نقد عشق و تعلق (فردی)

باب ششم: در ضعف و پیری

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	چون مخبط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند نه علاج	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۲	با تو مرا سوختن اندر عذاب به که شدن با دگری در بهشت	نقد عشق و تعلق (فردی)
۳	تو به جای پدر چه کردی خیر؟ تا همان چشم داری از پسرت	ضرورت احترام (ح)
۴	رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن	نقد ایمنی

۵	موی به تلبیس سیه کرده، گیر راست نخواهد شدن این پشت کوز	ضرورت ارتقای ایمنی (واقع بینی)
۶	مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی؟	ضرورت احترام (ح)
۷	دریغا گردن طاعت نهادن گرش همراه بودی دست دادن	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۸	مرا که پیرم با پیرزنان الفت نیست پس او را که جوان باشد با من که پیرم چه دوستی صورت بندد؟	نقد عشق و تعلق (فردی)
۹	تو را که دست بلرزد، گهر چه دانی سفت؟	نقد عشق و تعلق (فردی)

باب هفتم: در تأثیر تربیت

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد	قابلیت
۲	اگر هنرمند دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است	ضرورت احترام (ح)
۳	حرکت پسندیده کردن همه خلق را علی العموم و پادشاهان را علی الخصوص	ضرورت احترام (ح)
۴	جور استاد به که مهر پدر	ضرورت احترام (ح)
۵	بَلِّغْ مَا عَلَیْكَ فَاَنْ لَمْ یَقْبَلُوا مَا عَلَیْكَ	قابلیت
۶	تربیت یکسان است ولیکن طبایع مختلف	قابلیت
۷	چندان که تعلق خاطر آدمی زاد است به روزی اگر به روزی ده بودی به مقام از ملایکه درگذشتی	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۸	تو را خواهند پرسیدن که هنرت چیست، نگویند که پدرت کیست	ضرورت احترام (ح)
۹	هر که با اهل خود وفا نکند نشود دوست روی و دولتمند	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۱۰	زنان باردار، ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند از آن بهتر به نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند	قابلیت
۱۱	آن که در بند رضای حق، جل و علا، بیش از آن باشی که در بند حظ نفس خویش	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)
۱۲	از من بگوی حاجی مردم گزای را کو پوستین خلق به آزار می درد	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۱۳	تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است، مگوی	ضرورت احترام (ح)
۱۴	ندهد هوشمند روشن رای به فرومایه کارهای خطیر	نقد احترام (غ.ح)
۱۵	بگذر، ای دوست، تا به وقت بهار سبزه بینی دمیده بر گل من	کیفیت عشق و تعلق (فردی)
۱۶	که فضیحت بود به روز شمار بنده آزاد و خواجه در زنجیر	نقد احترام (غ.ح)
۱۷	جوان اگر چه قوی یال و پیلتن باشد به جنگ دشمنش از هول بگسلد پیوند	نقد احترام (غ.ح)
۱۸	مرد درویش که بار ستم فاقه کشید به در مرگ همانا که سبکبار آید	ضرورت ارتقای ایمنی (سبکباری)
۱۹	مگر نفس را که چندان که مدارا پیش کنی مخالفت زیادت کند	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۲۰	هر جا گل است خار است و با خمر خمار است	ضرورت احترام (ح)

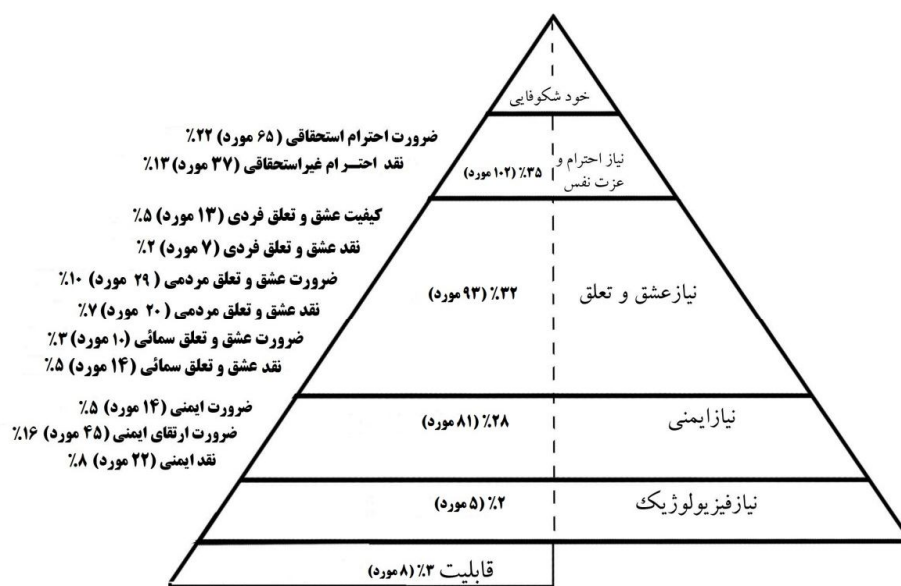
باب هشتم: در آداب صحبت

حکایت	پیام	نیاز اساسی
۱	مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال	نقد ایمنی
۲	احسن کما احسن الله الیک	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۳	علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی	ضرورت احترام (ح)
۴	هر که پرهیز و زهد و علم فروخت خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت	نقد احترام (غ.ح)

عالم ناپرهیزگار کور مشعله دار است	نقد احترام (غ.ح)	۵
جز به خردمند مفرما عمل	ضرورت احترام (ح)	۶
وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی ... وقتی به قهر گوی...	ضرورت احترام (ح)	۷
خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می کند به انبازی	قابلیت	۸
به دوستی پادشاهان اعتماد نتوان کرد	نقد ایمنی (دربار)	۹
رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منه	ضرورت ایمنی	۱۰
بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا به تملق دشمنان چه رسد	نقد احترام (غ.ح)	۱۱
میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است	نقد احترام (غ.ح)	۱۲
بشوی ای خردمند از آن دوست دست که با دشمنان بود هم نشست	نقد احترام (غ.ح)	۱۳
با مردم سهل خوی دشوار مگوی	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۱۴
بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشاید	نقد احترام (غ.ح)	۱۵
پسندیده ست بخشایش ولیکن منه بر ریش خلق آزار مرهم	نقد احترام (غ.ح)	۱۶
حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن که بر زانو زنی دست تعابن	نقد احترام (غ.ح)	۱۷
درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است	نقد عشق و تعلق (مردمی)	۱۸
دو کس دشمن ملک و دینند: پادشاه بی حلم و زاهد بی حلم	نقد احترام (غ.ح)	۱۹
آتش خشم اول در خداوند خشم افتد	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۲۰
بدخوی به دست دشمنی گرفتار است	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۲۱
چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند از پریشانی اندیشه کن	ضرورت ایمنی	۲۲
دشمن چو از همه حیلتی فرو ماند سلسله دوستی جنباند	نقد ایمنی	۲۳
به روز معرکه ایمن مشو ز خصم ضعیف	نقد ایمنی	۲۴
خبری که دانی که دلی بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۲۵
بسیج سخن گفتن آنگاه کن که دانی که در کار گیرد سخن	نقد احترام (غ.ح)	۲۶
هر که نصیحت خودرای می کند به نصیحت گری محتاج است	قابلیت	۲۷
فریب دشمن و غرور مداح مخر	نقد احترام (غ.ح)	۲۸
مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش	نقد احترام (غ.ح)	۲۹
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم	نقد احترام (غ.ح)	۳۰
حکما گفته اند توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت	ضرورت ارتقای ایمنی (ترک حرص)	۳۱
هر که در حال توانایی نکویی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۳۲
هر چه زود برآید دیر نپاید	ضرورت احترام (ح)	۳۳
آن که ناگاه کسی گشت به چیزی نرسد	ضرورت احترام (ح)	۳۴
کارها به صبر برآید و مستعجل به سر درآید	ضرورت احترام (ح)	۳۵
نادان را به از خاموشی نیست	ضرورت احترام (ح)	۳۶
هر که با دانانتر از خود جدل کند تا بدانند که داناست بدانند که نادان است	ضرورت احترام (ح)	۳۷
هر که با بدان نشیند نیکی نبیند	ضرورت احترام (ح)	۳۸
مردمان را عیب نهانی پیدا مکن	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)	۳۹
از تن بی دل طاعت نیاید	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)	۴۰
نه هر که در مجادله چست، در معامله درست	ضرورت احترام (ح)	۴۱

۴۲	اگر شب ها همه قدر بودی شب قدر بی قدر بودی	ضرورت احترام (ح)
۴۳	نه هر چه به صورت نکوست سیرت زیبا در اوست	ضرورت احترام (ح)
۴۴	هر که با بزرگان ستیزد خون خود ریزد	ضرورت احترام (ح)
۴۵	پیش سرپنجه در بغل نه دست	ضرورت احترام (ح)
۴۶	ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن است در هلاک خویش	ضرورت احترام (ح)
۴۷	سفله چون به هنر با کسی بر نیاید به خبشش در پوستین افتد	ضرورت احترام (ح)
۴۸	اسیر بند شکم را دو شب نگیرد خواب	نقد ایمنی
۴۹	ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان	نقد احترام (غ.ح)
۵۰	هر که را دشمن پیش است گر نکشد دشمن خویش است	ضرورت ایمنی
۵۱	گر هترمندی از او باش جفایی بیند تا دل خویش نیازد در هم نشود	نقد احترام (غ.ح)
۵۲	آواز بر بربط با دهل بر نیاید	نقد احترام (غ.ح)
۵۳	استعداد بی تربیت دریغ است و تربیت نامستعد، ضایع	قابلیت
۵۴	مشک آن است که ببوید نه آن که عطّار بگوید	ضرورت احترام (ح)
۵۵	دوستی را که به عمری فراچنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۵۶	عقل در دست نفس چنان گرفتار است که مرد عاجز در دست زن گُرُبُز	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۵۷	تمیز باید و تدبیر و عقل و آنگه مُلک	ضرورت احترام (ح)
۵۸	جوانمرد که بخورد و بدهد به از عابدی که نخورد و بنهد	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۵۹	اندک اندک به هم شود بسیار دانه دانه است غلّه در انبار	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۶۰	عالم را نشاید که سفاهت از عامی به حلم درگذارد	ضرورت احترام (ح)
۶۱	عام نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار	ضرورت احترام (ح)
۶۲	أَلَمْ أَعْهَدْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۶۳	شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با درویشان	ضرورت احترام (ح)
۶۴	هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۶۵	درویش ضعیف حال را در خشک سالی مپرس که چونی آلا به شرط آنکه مرهم ریشش بنهی	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۶۶	دو چیز محال عقل است: خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۶۷	ای طالب روزی بنشین که بخوری و ای مطلوب اجل مرو که جان نبری	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۶۸	به نانهاده دست نرسد و نانهاده هر کجا که هست برسد	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۶۹	صیاد بی روزی ماهی در دجله نگیرد و ماهی بی اجل در خشک نمیرد	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۷۰	توانگر فاسق کلوخ زراندود است و درویش صالح شاهد خاک آلود	ضرورت احترام (ح)
۷۱	شدّت نیکان روی در فرج دارد و دولت بدان سر در نشیب	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۷۲	حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن دارد	نقد احترام (غ.ح)
۷۳	تلمیذ بی ارادت، عاشق بی زرست و...	نقد احترام (غ.ح)
۷۴	سرهنگ لطیف خوی دلدار بهتر ز فقیه مردم آزار	نقد احترام (غ.ح)
۷۵	یکی را گفتند عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل	نقد احترام (غ.ح)
۷۶	مرد بی مروّت زن است و عابد باطمع رهزن	نقد احترام (غ.ح)
۷۷	دوستی با پیلبانان یا مکن یا طلب کن خانه ای در خورد پیل	ضرورت ایمنی

۷۸	سرکه از دسترنج خویش و تره بهتر از نان دهخدا و بره	ضرورت احترام (ح)
۷۹	بپرس آنچه ندانی که ذلّ پرسیدن دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی	ضرورت احترام (ح)
۸۰	هر آنچه دانی که هر آینه معلوم تو خواهد شد به پرسیدن آن تعجیل مکن	ضرورت احترام (ح)
۸۱	حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر دانی که دارد با تو میلی	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۸۲	رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی	ضرورت احترام (ح)
۸۳	کسی که لطف کند با تو، خاکِ پایش باش و گر خلاف کند در دو چشمش آگن خاک	ضرورت احترام (ح)
۸۴	هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند، پایه جهلش بشناسند	ضرورت احترام (ح)
۸۵	هر که سخن نسنجد از جواب برنجد	ضرورت احترام (ح)
۸۶	دروغ گفتن به ضربت لازم ماند اگر نیز جراحت درست شود نشان بماند	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۸۷	سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۸۸	از نفس پرور هنروری نیاید و بی هنر سَروری را نشاید	ضرورت احترام (ح)
۸۹	چو در سرّاً و ضرراً، حالت این است ندانم کی به حق پردازی از خویش	نقد عشق و تعلق (سمائی)
۹۰	ارادت بی چون یکی را از تختِ پادشاه فرود آرد و دیگری در شکم ماهی نکو دارد	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۹۱	گر تیغ قهر بر کشد نبی و ولی سر در کشد و گر غمزه لطف بجنباند بدان به نیکان در رساند	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۹۲	هر که به تأدیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی گرفتار آید	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۹۳	پند گیر از مصایب دگران تا نگیرند دیگران به تو پند	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۹۴	شب تاریک دوستان خدای می بتابد چو روز رخشنده	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۹۵	غمی کز پیش شادمانی بری به از شادایی کز پشش غم خوری	ضرورت ارتقای ایمنی (شادمانی)
۹۶	كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ	ضرورت احترام (ح)
۹۷	خداوند تعالی می بیند و می پوشد و همسایه نمی بیند و می خروشد	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۹۸	زر از معدن به کان کندن به در آید و از دستِ بخیل به جان کندن	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۹۹	هر که بر زیردستان نبخشاید به جور زبردستان گرفتار آید	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۱۰۰	عاقل چون خلاف اندر میان آید بجهد و چون صلح بیند لنگر بنهد	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۱۰۱	مقامر را سه شش می باید ولیکن سه یک می آید	ضرورت ارتقای ایمنی (قضا و قدر)
۱۰۲	بدان را نیک دار، ای مرد هشیار که نیکان خود بزرگ و نیکروزند	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۱۰۳	گفت ندانی که اهلِ فضیلت همیشه محروم باشند؟	ضرورت احترام (ح)
۱۰۴	نصیحت پادشاهان گفتن کسی را مسلم است که بیم سر ندارد یا امید زر	نقد عشق و تعلق (مردمی)
۱۰۵	چو حق معاینه دانی که می بپاید داد بلطف به که به جنگاوری و دلنگی	ضرورت عشق و تعلق (مردمی)
۱۰۶	همه کس را دندان به تُرشی کند گردد مگر قاضیان را که به شیرینی	نقد احترام (غ.ح)
۱۰۷	جوان گوشه نشین، شیرمرد راه خداست که پیر خود نتواند ز گوشه ای برخاست	ضرورت عشق و تعلق (سمائی)
۱۰۸	گرت ز دست بر آید، چو نخل باش کریم ورت بدست نیاید، چو سرو باش آزاد	ضرورت ارتقای ایمنی (آزادگی و وارستگی)
۱۰۹	کس نبیند بخیل فاضل را که نه در عیب گفتنش کوشد	نقد عشق و تعلق (مردمی)



هرم تناظر نیازهای اساسی مزلو و گلستان سعدی

نتیجه

به نظر مزلو هرچه با ترتیب نیازها به راس هرم نزدیک شویم، درجه اعتبار و اهمیت نیازها بیشتر و به همان اندازه زمینه بروز و میزان ارضای آنها کمتر می شود زیرا درصد رضامندی آن ها کاهش می یابد. نیازهای پایین تر هرم، تأثیرگذارتر و قوی تر هستند و از این رو او نیازهای پایین تر را «کمبود» (deficit) یا «نیازهای کمبود» (deficiency needs) می نامد زیرا ناکامی فرد در ارضا کردن آن ها تولید کمبود و بحران می کند. نیازهای بالاتر، ضرورت کمتری برای زنده ماندن دارند و به بقا و رشد کمک می کنند. ارضای نیازهای بالاتر که مزلو آن را «نیازهای رشد» (growth needs) یا «نیازهای هستی» می نامد، می تواند به سلامتی بهتر، زندگی طولانی تر و کارایی زیستی بهتر منجر شود. میزان توجه سعدی به نیازهای رشد، بیانگر اهمیت قابل توجه آنهاست.

انسان در نگاه مزلو، استقلال و توانایی بیشتری برای خودسازی دارد. برطرف کردن این پنج نیاز اساسی در تمام انسان ها، صرف نظر از مفاهیمی چون تقدیر و وراثت، توفیق نیل به فرایندها را نصیب می سازد اما نزد سعدی نه تنها قابلیت وجودی انسان ها ارزش و اهمیت بیشتری در مقایسه با نیاز فیزیولوژیک دارد بلکه ضرورتی لازم و حیاتی برای صعود از نردبان نیازهاست. همچنین با توجه به میزان صحبت از نیاز فیزیولوژیک، گویی او این نیاز را امری مفروض می داند.

سعدی بنا به مقام مصلحانه خود، در جامعه ناآرام عصر خود بیش از نقد، به ارائه راه کارهای توصیفی برای غلبه بر احساس ناامنی می پردازد اما توجهات متعدد وی در زمینه ضرورت ارتقای ایمنی از منظر یک هادی قضاپذیر، قابل تأمل است. نیاز خودشکوفایی به شکل مستقل در حکایات مطرح نمی شود لذا وی از زمینه های بروز و مقدمات ضروری آن در پیدایش این نیاز غایی سخن می راند. ضریب معنی دار پرداختن بیشتر به ضرورتها در مقایسه با نقد آنها در هرم نیازها، بیانگر رویکرد آگاهانه و تربیتی سعدی و توجه او به روش های عملی و ایجابی است. در این رویه،

وی چون مصلحی مآل اندیش از به رخ کشیدن پلشتی‌ها و نقدهای مکرر مایوس‌کننده کمتر استفاده کرده است. در نهایت معرفی و بررسی دیدگاه‌های مزلو و سعدی تا حدودی ما را به شناخت یک تجربه و معارف مشترک از آن دو می‌رساند: یکی در پوشش تئوری‌های آزمایشگاهی و دیگری در جایگاه یک جهان‌دیدۀ باتجربه، در لباس حکایات مصلحانه.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نقد ادبی اصطلاح «دیدکتیک» (از ریشه یونانی *Lirique* اصطلاحی است که و می‌توان آن را به «آموزشی»، «تعلیمی» یا «پندآموز» ترجمه کرد (موحد، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۷).
۲. آلپورت (*allport*) و کتل (*cattell*) که از بزرگان رویکرد صفت هستند، در مورد اهمیت عوامل ژنتیکی و وراثت در شکل‌گیری صفات، نظریاتی شبیه به سعدی دارند. آلپورت می‌گوید: پیشینه ژنتیکی ما و مواد خامی که در اختیار شخصیت می‌گذارد، مسئول بخش عمده بی‌همتایی ما هستند (شولتز و شولتز، ۱۳۷۹: ۲۸۰). کتل به تأثیرات وراثت در شکل‌دهی شخصیت مایل بود. داده‌های کتل پیشنهاد می‌کند که ۸۰ درصد هوش و ۸۰ درصد بزدلی در برابر بی‌باکی را می‌توان به وسیله عوامل ژنتیکی تبیین کرد. در مجموع، کتل نتیجه گرفت که یک سوم شخصیت ما به صورت ژنتیکی و دو سوم آن توسط تأثیرات اجتماعی محیط تعیین می‌شود (شولتز و شولتز، ۱۳۷۹: ۳۰۹).
۳. در نیم قرن اخیر، مکتب جدیدی در روان‌شناسی جدید توسط فرانکل مطرح شده است که لوگوتراپی یا معنادرمانی نام دارد. نظریه فرانکل بر این است که اگر رنج جزء لاینفک زندگی انسان است پس باید مانند هر جزء جدایی‌ناپذیر دیگر معنایی در آن نهفته باشد و اگر انسان نتواند به رنج خود، معنی دهد آن رنج دیگر آزاردهنده نیست (هاشمی، ۱۳۷۸: ۱۴۷).
۴. ۱. درک بهتر واقعیت و برقراری رابطه آسان‌تر با آن ۲. پذیرش (خود، دیگران، طبیعت) ۳. خودانگیزگی، سادگی و طبیعی بودن ۴. توجه به مسائل بیرون از خویشتن ۵. نیاز به خلوت و استقلال ۶. کنش مستقل ۷. تازگی مداوم تجربه‌های زندگی ۸. تجربه‌های عارفانه ۹. نوع دوستی ۱۰. روابط متقابل با دیگران ۱۱. ساختار خوی مردم‌گرا ۱۲. تمایز میان وسیله و هدف و خیر و شر ۱۳. حس طنز مهربانانه ۱۴. آفرینندگی ۱۵. مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری
۵. ح = استحقاقی
۶. غ.ح = غیراستحقاقی

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۵۴). *الخصال*. ترجمه و شرح آیت الله کمره‌ای. تهران: اسلامیه.
- ۳- باقری خلیلی، علی اکبر؛ محرابی کالی، منیره. (۱۳۹۰). «بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ (بر اساس نظریه شخصیت/خودشکوفایی ابراهام مزلو)»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. ش ۳: ۱۸-۱.
- ۴- بهره ور، مجید. (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی نامه مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو». *مطالعات عرفانی*. ش ۱۰. ۸۷-۱۱۸.
- ۵- دشتی، علی. (۱۳۶۴). *در قلمرو سعدی*. تهران: اساطیر.

- ۶- راسل، برتراند. (۱۳۵۱). چرا مسیحی نیستیم؟. ترجمه عبدالعلی دستغیب. تهران: فرهنگ.
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). با کاروان حله. تهران: علمی.
- ۸- ----- (۱۳۸۶). حدیث خوش سعدی، درباره زندگی و اندیشه سعدی. تهران: سخن.
- ۹- ----- (۱۳۷۸). «سعدی شاعر و معلم اخلاق». سعدی شناسی. به کوشش کورش کمالی سروستانی. شیراز: بنیاد فارس شناسی: ص ۲۶-۱۹.
- ۱۰- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۷). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
- ۱۱- سیاسی، علی اکبر. (۱۳۷۷). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- سیف، علی اکبر. (۱۳۹۰). روانشناسی پرورشی نوین، روانشناسی یادگیری و آموزش. تهران: دوران.
- ۱۳- شفیعی کدکنی. محمد رضا. (۱۳۷۲). تازیانه‌های سلوک. تهران: آگه.
- ۱۴- شولتز، دوان. (۱۳۷۵). تاریخ روانشناسی نوین. ترجمه علی اکبر سیف. تهران: رشد.
- ۱۵- شولتز، دوان؛ شولتز، سیدنی ال. (۱۳۷۹). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سیدمحمدی. تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- ۱۶- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۸۴). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: اسوه.
- ۱۷- ظهیری ناو، بیژن؛ علایی ایلخچی، مریم؛ رجبی، سوران. (۱۳۸۷). «بررسی تطبیقی نمودهای خودشکوفایی در مثنوی با روانشناسی انسان‌گرایانه ابراهام مزلو». گوهر گویا. ش ۷: ص ۱۲۴-۹۱.
- ۱۸- علوی مقدم، محمد. (۱۳۶۹). «عدالت در بوستان سعدی». ذکر جمیل سعدی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ص ۸۳-۵۹.
- ۱۹- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). التفسیر. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی. تهران: چاپخانه علمیه.
- ۲۰- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۵). سعدی شاعر عشق و زندگی. تهران: مرکز.
- ۲۱- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۳). کسای مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او. تهران: علمی.
- ۲۲- مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا. (۱۳۸۶). الگوی کودک سالم بر اساس دیدگاه‌های آلپورت، فرانکل، فروم، راجرز و مازلو. تهران: قطره.
- ۲۳- مزلو، ابراهام هارولد. (۱۳۶۷). روانشناسی شخصیت سالم. ترجمه شیوا رویگران. تهران: سازمان چاپ هدف.
- ۲۴- ----- (۱۳۶۹). انگیزش و شخصیت. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۲۵- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). الإختصاص. تحقیق علی میرشریفی، محمود موسوی زرنندی و علی اکبر غفاری. قم: مؤتمر العالمی لالغیه الشیخ المفید.
- ۲۶- موحد، ضیاء. (۱۳۷۴). سعدی. تهران: طرح نو.
- ۲۷- ناصر خسرو. (۱۳۶۴). سفرنامه. به کوشش ذبیح الله صفا. تهران: امیرکبیر.

۲۸- نظامی، الیاس بن یوسف.(۱۳۷۶). مخزن الاسرار. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.

۲۹- هاشمی، جمال.(۱۳۷۸). سعدی و روانشناسی نوین. تهران: انتشارات جمال هاشمی.

30- Maslow. Abraham H.(1968).Toward a Psychology of Being. New York: D. Van Nostrand Company.

31- -----.(1987).The Farther Reaches of Human Nature. New York: Penguin Books